الف) نقد علامه تهرانی بر تفکیک بین خروج از تحت‌الشعاع و کسوف در ظاهره سماوی بودن

(00:10)

صفحه چهل و دو از کتاب رساله حول رویة الهلال بودیم. فرمودند:

> **إن قلت: فرق بين الكسوف و خروج القمر عن تحت الشعاع، لأنّ الكسوف ليس أمراً سماوياً؛ و لا ربط له بالقمر؛ بل هو عبارةٌ عن احتجاب الشمّس لأهل الأرض بحيلولة القمر، الحاصل بدخول الأرض في الظلّ المخروطي من القمر، كما ورد هذا العنوان في الرواية، بأنّه كُسِفت عَيْنُ الشمّس.[1]**

«إن قلت: فرق بين الكسوف و خروج القمر عن تحت الشعاع، لأنّ الكسوف ليس أمراً سماوياً»؛ خود کسوف، امر آسمانی نیست. خورشید دارد نور می‌دهد؛ نورش در آسمان کار خودش را انجام می‌دهد.

«و لا ربط له بالقمر»؛ قمر آمده، آن حادثه سماوی ربطی به آن ندارد. **«بل هو عبارةٌ عن احتجاب الشمّس لأهل الأرض بحيلولة القمر»؛** بنابراین حادثه سماوی نیست. به خلاف خروج قمر از تحت‌الشعاع که ظاهرة سماوی است. این "ان قلت" بود. می‌خواهد یک فرقی را ابداع بکند. ایشان جواب می‌دهند که این فرقی که شما می‌گویید تمام نیست؛ فرقی با هم ندارند.

> **قلت: خروج القمر عن تحت الشعاع أيضاً كذلك؛ لأنّه عبارة عن خروجه من مقارنة الشمّس بمسافةٍ معيّنةٍ بالنسبة إلى أهل الأرض؛ فلولا أهل الأرض و محاذاتهم، لا تتحقّق المقارنة و الخروج أبداً و مع غضّ النظر عن الأرض، لا يختلف حال القمر في المحاق و تحت الشعاع عن سائر أحواله؛ و هو يدور في السماء حول الأرض دائماً بلا تغيّر كيفيةٍ و لا تبدّل حالٍ؛ و لكن إذا لاحظنا محاذاة الأرض بالنسبة إليه، فتختلف**

> **الأحوال؛ ففی حال المقارنة یصیر المحاق؛ و بعدها یری بشکل الهلال؛ و فی التسدیس و التربیع و التثلیث بأشکال مختلفة؛ و فی المقابلة بشکل البدر؛ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ و المحصّل: أنّه إذا قطع النظر عن محاذاة الأرض و نواحیها المختلفة و ملاحظة اختلاف منظر أهلها بالنسبة إلی القمر فکما أنّه لا یتحقّق خروج عن تحت الشعاع، لا یتحقق کسوف أیضا؛ و إذا لوحظ محاذاة الأرض و اختلاف منظر أهلها، فکما أنّ الکسوف له ربطٌ بالأرض، کذلک الخروج عن تحت الشعاع بلا فرق.[2]**

«قلت؛ خروج القمر عن تحت الشعاع أیضاً کذلک»؛ یعنی حادثة سماوی نیست؛ ظاهرة سماوی نیست. در آسمان، زمین بهعنوان مرکزی برای ماه است، ماه هم دارد دور میزند. تند تند دارد دور میزند. اگر زمین نبود که خوج از تحتالشعاع ندارتیم. اگر اهل زمین نبودند که تحتالشعاع ندارتیم. اگر بقاع قاطنین و ساکنین در نقاط مختلف زمین نبودند، که خوج از تحتالشعاع ندارتیم.

«لأنّه عبارة عن خروجه من مقارنة الشّمس بمسافةٍ معینةٍ بالنسبة إلی أهل الأرض»؛ پس باید زمینی باشد؛ اهل ارضی باید باشند تا هلال معنا پیدا بکند. خوج قمر از تحتالشعاع معنا پیدا بکند.

«فلولا أهل الأرض و محاذاتهم، لا تتحقّق المقارنة و الخروج أبداً»؛ اگر زمین نبود، ما مقارنه و خوج ندارتیم. نه مقارنه بود و نه خوج. یعنی ماه داشت دورش را میزد.

«و مع غضّ النظر عن الأرض، لا یختلف حال القمر فی المحاق و تحت الشعاع عن سائر أحواله»؛ اینها مطالب خوبی است. شما ماه را که در نظر میگیری، در یک دور دارد میگردد، درست است که مرکزش زمین است اما اگر زمین را ملاحظه نکنید، روی آن به طرف خوریدی است و دائما نصف قمر روشن است و نصفش تاریک است. هلال یعنی چه؟! بدر یعنی چه؟! همیشه نصفش بدر است و همیشه نصفش تاریک و منخسف است و نور ندارد. خب وقتی این جور شد، **«و هو یدور فی السماء حول الأرض دائماً بلا تغیّر کیفیةٍ و لا تبدّل حالٍ؛ و لکن إذا لاحظنا محاذاة الأرض بالنسبة إلیه»؛** حال میگوییم روبهروه شد، محاذیِ زمین و خوریدی شد؛ پس زمین و اهل ارض را در نظر گرفتیم. بعد میگوییم از این محاذات در شد و کمی فاصله گرفت، حال خوج از تحتالشعاع شد.

«فتختلف الأحوال؛ ففی حال المقارنة یصیر المحاق؛ و بعدها یری بشکل الهلال؛ و فی التسدیس و التربیع و التثلیث بأشکال مختلفة؛ و فی المقابلة بشکل البدر؛ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ»؛ ظاهرش این است که در این موضع، نظر شریف ایشان این است که اهلّ یعنی هلال ها و اشکال یک ماه، نه اینکه اهلّ یعنی شهور دوازده گانه. اینجا ایشان در این مقام به این صورت معنا میکنند.

«و المحصّل: أنّه إذا قطع النظر عن محاذاة الأرض و نواحیها المختلفة و ملاحظة اختلاف منظر أهلها بالنسبة إلی القمر فکما أنّه لا یتحقّق خروج عن تحت الشعاع، لا یتحقق کسوف أیضا؛ و إذا لوحظ محاذاة الأرض و اختلاف منظر أهلها، فکما أنّ الکسوف له ربطٌ بالأرض، کذلک الخروج عن تحت الشعاع بلا فرق». بعد میگویند این حرف را نمیتوانیم در قمر بزنیم.

> **و لا يذهب عليك أنّ ما ذكرناه من النقض إنّما هو بالنسبة إلى الكسوف فقط؛ و أمّا الخسوف و هو دخول القمر في الظلّ المخروطي من الأرض، فالنقض غير واضح، حيث إنّ ظلمة القمر و كدورته حادثةٌ سماوية كما ورد في الرواية بأنّه خَسَفَ الْقَمَرُ؛ فبحيلولة الأرض ينخسف القمر في السماء على كلّ حال و إن كانت الأرض دخيلةً في تحقّقه؛ فلقائلٍ أن يقول في بادي نظره: إنّ ظلمة القمر واقعةٌ سماويةٌ و إن كان بالتأمّل التامّ يظهر أنّ الخسوف أيضاً كذلك[3]**

«و لا يذهب عليك أنّ ما ذكرناه من النقض إنّما هو بالنسبة إلى الكسوف فقط»؛ چرا؟ همانطوری که عرض کردم، [در کسوف،] خورشید، در آسمان که تغییری نمی‌کند. حادثهٔ سماوی نیست؛ ماه بین زمین و خورشید می‌آید. نور خورشید که می‌آمد، سایه ماه روی زمین می‌افتد. افتادن سایه ماه روی زمین که ظاهره سماوی نیست. ظاهره ارضی است؛ چون روی زمین سایه می‌افتد.

«و أمّا الخسوف و هو دخول القمر في الظلّ المخروطي من الأرض»؛ در خسوف اینگونه نیست. خسوف در هنگام بدر است. چون زمین بین ماه و خورشید قرار می‌گیرد، سایه زمین روی ماه می‌افتد، لذا واقعاً در آسمان و در جرم سماوی قمر یک حادثه‌ای رخ می‌دهد. آن بخشی از ماه که نورانی بود، واقعاً در آسمان تاریک می‌شود. پس حادثهٔ سماوی است؛ ظاهره سماوی است. در آسمان یک کاری می‌شود. ربطی به نیم کره شمالی و جنوبی و بقاع زمین ندارد. اصلاً به آفاق ما ربطی ندارد. خود ماه تاریک شده است، هر کجا باشد. لذا می‌فرمایند فرق دارد.

«فالنقض غير واضح، حيث إنّ ظلمة القمر و كدورته حادثةٌ سماوية»؛ اینکه دیگر ربطی به زمین ندارد. **«كما ورد في الرواية بأنّه خَسَفَ الْقَمَرُ»؛** قمر منخسف می‌شود.

«فبحيلولة الأرض ينخسف القمر في السماء على كلّ حال و إن كانت الأرض دخيلةً في تحقّقه»؛ درست است که سایه زمین روی ماه می‌افتد، اما این سایه زمین دارد برای ما امر سماوی درست می‌کند. به خلاف اینکه سایه ماه روی زمین بیافتد. اینجا برای ما امر سماوی درست نمی‌کند. امر ارضی درست کرده است.

«فلقائلٍ أن يقول في بادي نظره: إنّ ظلمة القمر واقعةٌ سماويةٌ و إن كان بالتأمّل التامّ يظهر أنّ الخسوف أيضاً كذلك»؛ یعنی درست است که آن واقعه سماوی است. اما باز در اینکه این واقعه سماوی برای زمین و محاذات زمین و ظهورش برای زمین جلوه‌گر بشود ای نشود، آفاق زمین دخالت دارد. زیر زمین همین را نمی‌بینند. وقتی سایه زمین روی ماه افتاده، آن طرف زمین که رو به خورشید هستند و روزشان است، این تاریکی ماه را می‌بینند؟ ابدا. ماه در افق آنها نیست تا آن را ببینند. بنابراین آن هم یک حادثه سماوی است که علی ای حال به زمین برمی‌گردد. یرجع صِدقه الی آفاق الارضیه.

شاگرد: چرا سماوی بودنش مهم بود؟

استاد: چون همه تأکید استاد ایشان؛ مرحوم آقای خوئی در این بود. می‌گویند ما می‌گوییم: «انّ خروج القمر عن تحت‌الشعاع ظاهرة سماوية لا ربط لها ببقاع الارض»، لذا باید به آن فاصله برسید. بعد که اشکال شد -در همین مراسلات هم می‌فرمایند ولی برخی می‌گویند قبلش خودشان فرموده بودند- آمدن آن حرف اول را قید زدند. فرمودند «ظاهرة سماوية» است ولی در بقاعی که در شب مشترک هستند شهر داخل می‌شود. علی ای حال این جوابی است که ایشان فرمودند.

[1] رسالة حول رویة الهلال، ص۴۲

[2] همان

[3] همان ۴۳

بازبینی #2
ایجاد شده 18 ژانویه 2026 15:17:55 توسط ... .
به روزرسانی شده 19 ژانویه 2026 13:35:41 توسط ... .